

ما و جادوی میداس؛ جهان اسلام و غرب‌شناسی انتقادی

احمد کلانه ساداتی*

چکیده

هدف این مقاله ارزیابی موضوع «غرب‌شناسی» با تأکید بر بسترهای فرهنگی و تاریخی در جوامع اسلامی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که غرب‌شناسی برساختی گفتمانی و عموماً انتقادی در مقابل «شرق‌شناسی» است. شکل انتقادی این گفتمان، خاص کشورهای مسلمان است که به منظور شناسایی و حفظ هویت خود، غیریت‌سازی می‌کنند. مهم‌ترین تمایز این گفتمان از شرق‌شناسی این است که غرب‌شناسی برساخته‌ای دفاعی است تا هژمونیک. غرب‌شناسی انتقادی در جهان اسلام، موضوعی فراتر از مباحثی چون هویت و دفاع ملی در مقابل امپریالیسم و استعمار است، و نوعی دفاع از بنیادهای ارزشی اسلام در مقابل غرب می‌باشد. با توجه به دائرمداری غرب در دانش و به طور خاص دانش شرق‌شناسی، سؤال این است که آیا در درون بستر موجود، می‌توان شاهد ظهور گفتمانی متفاوت و متضاد بود؟ پاسخ منفی است. چراکه غرب‌شناسی در جهان اسلام، گفتمانی است بر مسیری صعب و دشوار که نیازمند توسعه راهبردهای نظری و معرفت‌شناختی درون‌زاست. این گفتمان که نتیجه شرایط تاریخی عصر حاضر و تحولات متعاقب آن در ناخودآگاه امت است، لازم است ضمن حفظ اخلاق مقاومت، از ابزارهای علمی مبتنی بر بستر، به منظور توسعه نظری بهره‌گیری نماید.

کلیدواژه‌ها: غرب‌شناسی، شرق‌شناسی، غیریت‌زایی، اسلام، غرب‌شناسی انتقادی.

۱. مقدمه

غرب، چه به عنوان یک واقعیت اجتماعی و تاریخی (سطح حداقلی تعریف) و چه به

* دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز asadati@sums.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۲

عنوان بستری با جهان‌بینی خاص (سطح حداکثری آن)، واقعیتی مسلم و قطعی است که نیازمند شناسایی و واکاوی است. واقعیتی که همه عرصه‌های اجتماعی انسان در عصر حاضر را درنوردیده است؛ از حوزه‌های خرد انسانی چون رفتارهای فردی و سبک زندگی گرفته، تا مسائل کلان اقتصادی و فرهنگی در جهان امروز تحت سیطره مفاهیم جهان‌بینی غرب است. این جهان‌بینی، مفاهیم ارزشی خاص خود را دارد؛ از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خاصی برخوردار است؛ تعریف مشخصی از انسان دارد؛ که برای شناسایی مفاهیم آن روش‌شناسی خاص خود را نیاز دارد.

در میان گستره هژمونی غرب در عصر حاضر، حوزه دانش و معرفت، عرصه تحقق آرمان‌های غرب است که این موضوع در دوران مدرن از برجستگی خاصی برخوردار است. دانش و علم غربی، همه حوزه‌های دانش از علوم طبیعی و ریاضیات گرفته، تا شاخه‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی را زیر چتر جهان‌بینی خود قرار داده است. فارغ از این‌که مبانی بنیادین این علوم را چه مفاهیمی تشکیل می‌دهد باید گفت که هژمونی موجود، یک هژمونی تمام‌عیار است. یکی از محمل‌های برجسته این هژمونی، گفتمان «شرق‌شناسی» است. شرق‌شناسی گفتمانی است که با رویکردی علمی و به شکلی روش‌مند در پی ایجاد شرقی است که به کلیسا متمایل شود (گفتمان ابتدایی شرق‌شناسی) و یا در خدمت غرب قرار گیرد (گفتمان متأخر و استعماری شرق‌شناسی). البته از دوران میان یعنی از قرون شانزدهم به بعد هر دو هدف فوق، محور حرکت و اندیشه شرق‌شناسی بوده است. بدین معنا که شرق یعنی شرقی که در خدمت کلیسا و استعمار باشد.

یکی از راهبردها برای شناسایی و بازگشایی مفهومی و نظری شرق‌شناسی و سایر موضوعات در غرب، «غرب‌شناسی» است. از چشم‌انداز تحقیق حاضر، غرب‌شناسی، مفهومی متفاوت از «شرق‌شناسی» است. علت آن نیز فعال‌بودن مفهوم شرق‌شناسی در بستر مباحث و نظریات غرب است. این در حالی است که اگر متفکری بخواهد غرب را بشناسد و مهم‌تر از آن بخواهد به نقد غرب به‌ویژه تفکر و اندیشه غرب بپردازد نیازمند مبانی نظری و روش‌شناسی متفاوت از شرق‌شناسی است. البته، برای شناخت غرب و نسبت وی با شرق و جهان اسلام، شناخت شرق‌شناسی یکی از راه‌هاست.

به طور ویژه، مبنای نقد و ارزیابی غرب در جهان اسلام، متمایز از سایر کشورها و یا جهان‌بینی‌های شرقی است. علت آن نیز به تمایزات و تفاوت‌های بنیادین جهان‌بینی

اسلامی از جهان‌بینی غرب مربوط است. با وجود تمایزاتی که «شرق» در معنای عام آن از غرب و تفکر غربی دارد، تمایزات اسلام و جهان‌بینی اسلامی بسیار اساسی‌تر و برجسته‌تر از سایر رویکردهای شرقی چون هندوئیسم، کنفوسیوسیسم، بودیسم، چه در معنای دین و چه در معنای گستره‌ای از دانش و معرفت، است. علت آن نیز به تفاوت ماهوی جهان‌بینی اسلامی از سایر جهان‌بینی‌ها مربوط است که اساساً و به لحاظ مبنایی غیر سکولار است. در حالی که در سایر جهان‌بینی‌ها و رویکردها، حتی اگر مفاهیم سکولار به رسمیت شناخته نشده باشد، اما نوعی تساهل و تسامح نسبت به آن را می‌توان ملاحظه کرد. در اسلام و با استناد به متن مقدس آن یعنی قرآن کریم، به‌سختی می‌توان تفاسیر سکولار را شناسایی کرد. بنابراین، دو شکل از تقابل بین شرق و غرب وجود دارد؛ تقابل عام و کلی که شرق، شرق است و غرب، غرب، و تقابل خاص که به بسترهای معرفت‌شناختی، جهان‌بینی و ایدئولوژی در جهان اسلام مربوط می‌شود.

پژوهش حاضر در پی ارزیابی ابعاد و چالش‌های غرب‌شناسی در جهان اسلام است. سؤال پژوهش این است که تمایزات بنیادین اسلام از غرب چیست؟ و چه مسائل و چالش‌هایی پیش روی غرب‌شناسی در وضعیت حاضر وجود دارد؟ این تحقیق تلاش دارد که با رویکردی اسنادی و انتقادی مباحث فوق را مورد بررسی و نقد قرار دهد. پیش‌فرض تحقیق این است که غرب‌شناسی در اسلام، متمایز از سایر رویکردها و دیدگاه‌هاست.

۲. غرب، اسلام و تضادهای بنیادین

غرب در معنای مفهومی عام، فراتر از محدوده جغرافیایی خاص، مجموعه‌ای کشور و یا قسمتی از جهان است. همچنین غرب در این معنا فراتر از واقعیتی تاریخی و اجتماعی است؛ هرچند غرب به لحاظ معرفت‌شناختی، تفکری است که در بستر تاریخی و اجتماعی خاص تحقق پیدا کرده است، اما سطح بالاتری از تحلیل دارد که اساساً فارغ از بسترهای جغرافیایی قابل تحلیل است. غرب در معنای حداکثری آن یک سازه مفهومی (conceptual construct) است که هرچند برساخته اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی در پنج قرن اخیر است، اما جهان‌بینی و ایدئولوژی آن به مفاهیم ادبی و فلسفی یونان باستان برمی‌گردد. این برساخته مفهومی، دربرگیرنده هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، و روش‌شناسی خاص خود است. بر این اساس، غرب، یک هویت مفهومی بالفعل است. هویتی که نه تنها نشان‌دهنده مفاهیم خاص معرفت یا سازه

تاریخی خاص، بلکه اساساً نشان‌دهنده جهان‌بینی متفاوتی است. بستر تحقق مفاهیم ارزشی «غرب» علم و تفکر مدرن است.

بنابراین، غرب به عنوان یک سازه مفهومی با ارزش‌های تفکر مدرن گره خورده است و زمانی که از تفکر مدرن صحبت می‌شود منظور تفکر مدرن غرب است. ایمان و کلاته‌ساداتی در ارزیابی خود، ویژگی‌های تفکر غرب را مورد ارزیابی قرار داده‌اند که اصالت عینیت و ادراکات حسی، نسبی‌انگاری، تفکر انسان‌محور (اومانستی)، و ثنویت و سکولاریزم از ویژگی‌های آن است (ایمان و کلاته‌ساداتی، ۱۳۹۲). از سوی دیگر شایگان در ارزیابی خود، علم غرب را علمی هژمونیک تلقی کرده است. مثال بارزی که هژمونیک‌بودن آن را نشان می‌دهد کشف باروت است؛ کشف باروت در چین در هزاران سال پیش، به ساختن بمب منتهی نشد در حالی که چنین کشفی در غرب مدرن تبدیل به ابزار سلطه بر دیگران شد (شایگان، ۱۳۸۶). این ویژگی‌ها در غرب باعث شده است که تفکر سلطه و هژمونی را به‌ویژه در دوران مدرن شکل بخشد.

شیوه مواجهه با غرب به عنوان یک تمدن با ویژگی‌های فوق، متفاوت از شیوه مواجهه‌ای است که تمدن‌های گذشته با یک‌دیگر داشته‌اند. تمدن‌های یونان، ایران، مصر، هند، چین، و بین‌النهرین در ادوار گوناگون تاریخی، با یک‌دیگر مواجهه داشته‌اند، اما به شیوه‌ای متفاوت. به طور کلی در مواجهه تمدن‌های گذشته با یک‌دیگر، تمدن فرودست، تلاش داشت تا از تمدنی که به لحاظ علم و دانش و سازه‌های اجتماعی برتر بود کسب معرفت کند. ملموس‌ترین مثال در این زمینه مواجهه تمدن اسلام با یونان بود. در دوران خلافت عباسیان، شاهد شکل‌گیری جنبشی فراگیر در جهت ترجمه متون بیگانه به‌ویژه متون یونانیان در جهان اسلام هستیم. این وضعیت باعث شد که زمینه معرفت‌شناختی لازم برای شکل‌گیری دورانی که عموماً از آن تحت عنوان «تمدن اسلامی» یاد می‌شود به‌وجود آید.^۱

با این وجود، شیوه مواجهه تمدن جدید غرب با سایر تمدن‌ها، به‌ویژه جهان اسلام، متفاوت از رویکردها و روش‌های گذشته آن بوده است. تمدن جدید غرب، یک سازه هژمونیک است که «گفتمان خاص» خود را دارد. این تمدن هرچند مبتنی بر مفاهیم ادبی و فلسفی یونان از یک سو و مسیحیت سکولار از سوی دیگر بوده است، اما در دوران مدرن نوعی دگردیسی تاریخی را تجربه کرده است که هژمونی و سلطه، وجه برجسته آن است. در این سازه گفتمانی، هر مفهوم، سازه و نظریه غیر غربی، بیگانه و فرودست شمرده می‌شود که باید بر اساس مدل‌های غربی ارتقا یابد. آنچه ادوارد سعید در تحقیق برجسته

خود، شرق‌شناسی، به آن اشاره کرده، مؤید همین گفتمان است (Said, 1977). گفتمانی که در درون آن هر سازه غیر غربی، باید به کنترل درآید و تبدیل به سازه‌های غربی شود. بر این اساس، نه تنها حوزه‌های دانش و معرفت، که اساساً تمامی حوزه‌های حیات انسان، باید غربی شوند؛ از رفتارهای ساده‌عاملیت انسانی گرفته، تا سازه‌های کلان اجتماعی و سیاسی. سؤال این است که آیا می‌توان از همان روش‌های سنتی که تمدن‌های گذشته با این تمدن مواجه می‌شدند استفاده کرد؟ از منظر تحقیق حاضر، مواجهه به شیوه گذشته، نه تنها کمکی به حفظ سایر تمدن‌ها نخواهد کرد بلکه در کوتاه‌مدت به حذف عناصر تمدنی سایر تمدن‌ها و تحلیل آن در تمدن غرب منجر خواهد شد. غرب با خصیصه‌های خاص و به‌ویژه هژمونیک در مقابل شرق و به‌ویژه جهان اسلام قرار گرفته است. در این میان مهم‌ترین جهان‌بینی که میدان تقابل آن با غرب بسیار برجسته است اسلام است.

همان‌طور که اشاره شد، مواجهه شرق و غرب، مواجهه دو جهان‌بینی و ایدئولوژی است. به نظر افتخارزاده، «در اصل، ناسازگاری میان شرق و غرب، ناسازگاری میان دو سرشت، دو جهان‌بینی و دو فرهنگ و اندیشه و تفکر است که در نهایت کمال مطلوب هر یک با دیگری در تضاد است (افتخارزاده، ۱۳۷۶: ۱۷). بر این اساس، شرق و غرب تضادهای مبنایی دارند و این تضادها عموماً به سطوح هستی‌شناختی در رابطه با ماهیت واقعیت، ماهیت انسان، هدف از آفرینش و چیزهای دیگر مربوط می‌شود. بسیاری از محققان بر تضادهای بنیادین اسلام و غرب در ابعاد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی، و انسان‌شناختی تأکید دارند (برای مثال ایمان و کلاته ساداتی، ۱۳۸۹ الف؛ و ۱۳۹۰ ب؛ زاهد و کلاته ساداتی، ۱۳۹۱؛ گلشنی، ۱۳۸۸؛ Choudhury, 1995; Jafari, 1992; Sardar, 1977; Kamali, 2004, 1997, 1998, 2007, and 210).

ایمان و کلاته ساداتی (۱۳۹۲) بر این نظرند که نمی‌توان در مبنای بنیادین معرفت‌شناختی، نقطه مشترکی میان اندیشه غرب و جهان‌بینی اسلامی پیدا کرد. از آنجایی که در مفاهیم بنیادین اندیشه غربی و اسلامی، تضادهایی جدی و لاینحل وجود دارد نمی‌توان فصل مشترکی میان این دو گفتمان فکری متفاوت ملاحظه کرد. اسلام و غرب، چهارچوب‌های متفاوتی دارند و چهارچوب‌های متفاوت، ارائه‌کننده مفاهیمی متمایز و متفاوت هستند که از داده‌های یکسان، تحلیل‌های متفاوتی ارائه می‌کنند. قدرت این چهارچوب‌های معرفتی که عمدتاً دارای مفاهیم هستی‌شناختی محکمی است تا آنجاست که حتی اگر مفاهیم الهی را در چهارچوب مادی مورد ارزیابی قرار دهیم خروجی کار

چیزی جز استنباط سکولار از مفاهیم الهی نخواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۷). برای مثال، یکی از مفاهیم بنیادی در اسلام، مفهوم آزادی است و اتفاقاً یکی از مفاهیمی که در حقوق بشر مدرن غربی، بر آن تأکید می‌شود نیز همین مفهوم است. با این وجود، آزادی، در این دو چشم‌انداز فکری، مفاهیم متفاوتی ابلاغ می‌کند. تفاوت معنا در این جا به علت تفاوت چشم‌اندازها و چهارچوب‌هاست. جعفری با مقایسه نگرش اسلام و غرب در مورد مفهوم آزادی می‌نویسد:

در اندیشه غربی آزادی بی حد و حصر را برای رشد فردی آدمیان به رسمیت می‌شناسد و این در حالی است که در اندیشه دینی، نظام ارزشی اسلام، آزادی فردی و عمومی را محدود و منحصر در مرزهای شریعت تعریف می‌کند (Jafari, 1992: 332-333).

چودری نیز مبانی و اصول موضوعه تفکر اسلامی را متضاد تفکر غرب معرفی کرده است (Choudhury, 1995, 1997, 1998, 2007, and 210). از نظر وی فردگرایی (individualism) و ثنویت (dualism) خصیصه‌های غیر قابل انکار اندیشه غربی هستند که در تضاد با اندیشه اسلامی قرار دارند؛

فرایند تاریخی ایجاد و اثبات در حوزه علمی (اجتماعی)، یک منازعه دائمی است که در یک طرف آن فردگرایی روش‌شناختی (methodological individualism) مبتنی بر هژمونی غرب‌محور، و در طرف دیگر، جهان‌بینی توحیدی از واقعیت در چهارچوب اسلام قرار دارد. نظم مغرب‌زمینی به لحاظ تاریخی و اصول موضوعه‌اش در تداوم و تمرکزش، بر جهانی فردی شده استوار است. در حالی که آیین اسلام یک جهان‌بینی تمام‌نگر و کامل است که از طریق فرایند کنشی مبتنی بر توافق عام، با تأکید بر محوریت دانش در بنیاد جهان و نظام‌های موجود در آن، سرچشمه می‌گیرد (Choudhury, 1998: 19).

این امر به ظهور خصوصیات در علم غربی چون اصالت عینیت، بشری‌شدن (man made) علم، بن‌بست معرفتی علم، تکثرگرایی (pluralism) و هرج و مرج (anarchism) انجامیده است. بر خلاف آن، در جهان‌بینی، معرفت‌شناسی توحیدی (tawhidi epistemology) و وحدانیت جهان، غایت‌داشتن هستی و علم، خصیصه ذاتی علم و معرفت علمی است. علم در اندیشه دینی، ماهیتی بشری ندارد بلکه مبتنی بر قانون الهی (divine law) است. در یک چنین چشم‌اندازی بن‌بست معرفتی، دنیوی‌شدن (secularism)، اصالت عینیت و هرج و مرج مفهوم خود را از دست می‌دهند و انسان آن‌گونه به ساحت علم می‌نگرد که غایت و معنای هستی را درک کرده است.

۳. گفتمان شرق‌شناسی و «اسلام»ی که غرب می‌خواهد

همان‌طور که اشاره شد شرق‌شناسی مفهومی است که حدود چهار دهه پیش توسط ادوارد سعید مطرح شد. این مفهوم، ارجاع به شکل‌گیری گفتمانی علمی، سیاسی و اجتماعی دارد که حدود ۷ قرن در جهان غرب شکل گرفته، تا شرق و به طور خاص جهان اسلام، را آن‌طور که می‌خواهند تعریف کنند. سعید رویکردهای متأخر شرق‌شناسی را با مسائل سیاسی در دنیای غرب زده و می‌نویسد:

از نظر سیاسی، غرب همیشه به‌زحمت توانسته است جلوی اسلام را بگیرد. مسلم است که در جنگ جهانی دوم، ملی‌گرایی عرب جنبشی بوده است که کینه‌توزی و دشمنی‌اش را علیه امپریالیسم غرب ابراز کرده است؛ بنابراین، برای این‌که تلافی کند، اشتیاقش به ابراز مسائلی که از نظر فکری رضایتش را درباره اسلام فراهم می‌کند، افزایش می‌یابد (سعید، ۱۳۶۱: ۵۴).

شرق‌شناسی، گفتمان دانش و قدرت است. غرب و کلیسا تلاش داشته‌اند با تکیه بر قدرت خود، دانش مورد انتظار خود را از «اسلام» ارائه کنند و لذا در پی غیریت‌سازی و تبعیض‌اند؛

جوهر شرق‌شناسی بر پایه تفکیک و تبعیض شرق از غرب بنا شده است، اما، نقش این تمایز در این است که آقایی و برتری غرب را بر شرق تثبیت کند ... حقیقت این‌که شرق‌شناسی یا نظریات اروپاییان درباره شرق، انعکاسی از حاکمیت غرب بر شرق بوده و همواره این حاکمیت را تسهیل کرده است (سعید، ۱۳۶۱: ۱۲ و ۱۳).

اگرچه تاریخ موضوع شرق‌شناسی به نظر زمانی ۶ قرن قبل از میلاد است (زمانی، ۱۳۸۸)، اما شرق‌شناسی به مثابه یک فعالیت منسجم و هژمونیک به سال ۱۳۱۲ برمی‌گردد که انجمن علمای مسیحی در وین تصمیم گرفت که در شهرهای بزرگ غرب کرسی‌های زبان عربی، یونانی و عبری افتتاح کند، تا بتوان در بین اعراب نفوذ کرد و آن‌های را به مسیحیت کشاند (مقدمه عسکری خانقاه و فولادوند بر سعید، ۱۳۶۱). دسوقی نیز چهار دوره برای شرق‌شناسی متصور است که عبارت‌اند از: ۱. دوره اول پس از گشودن اندلس به دست مسلمانان و شکوفایی حیات علمی در آن دیار؛ ۲. دوره دوم پس از جنگ‌های صلیبی تا نیمه سده هجدهم؛ ۳. دوره سوم از نیمه سده هجدهم تا پایان جنگ جهانی دوم؛ و ۴. دوره چهارم که پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده و هنوز هم تداوم دارد. دوره پس از جنگ‌های صلیبی دارای ویژگی خاصی است (دسوقی، ۱۳۷۶: ۲-۶۱).

شرق‌آفرینی این گفتمان، موضوع بحث بسیاری از منتقدان شرق‌شناسی و به طور خاص ادوارد سعید، سرسلسله‌دار موضوع شرق‌شناسی، بوده است. به نظر سعید «شرق‌شناسی همان‌طور که تاریخش نشان می‌دهد همیشه کوشیده است که تلقین‌ها و فرضیه‌ها را به «حقایق» غیر قابل بحث تبدیل کند» (سعید، ۱۳۶۱: ۷۸). این تلقین‌ها و فرضیه‌ها، عموماً متوجه جهان اسلام است؛ چراکه شرق‌شناسی، ترکیبی است از دو گفتمان مسیحی / یهودی و استعمار. «رد پای استعمار در جریان شرق‌شناسی به همان دلیل و انگیزه برجسته است که حضور کلیساست» (افتخارزاده، ۱۳۷۶: ۱۷). گرچه شرق‌شناسی در مفهوم متأخر آن بیش‌تر رویکرد استعماری دارد، اما مبنای آن عموماً در رویکردهای تبلیغی کلیسا نهفته که در پی مسیحی‌کردن جهان اسلام بود.

پژوهش‌گر تاریخ شرق‌شناسی درمی‌یابد که باید نخستین گام‌های این پژوهش را از کلیسا آغاز کند و پی می‌برد که نسل نخست شرق‌شناسان از میان راهبان و کشیشان برخاسته‌اند و به این واقعیت می‌رسد که از آغاز تاکنون برخی شرق‌شناسان از علمای دینی مسیحیت و یهود بوده و هستند (دسوقی، ۱۳۷۶: ۶۱).

تبلیغ مسیحیت و شرق‌شناسی دو جریان تکامل‌یافته و به‌هم‌آمیخته‌ای هستند که نمی‌توان میان‌شان فرقی نهاد؛ این یکی با پژوهش‌ها و اطلاعاتی که در اختیار آن یکی می‌گذارد راه را برایش باز می‌کند و با ایجاد شک در مبانی و اصول پایه اسلام و زندگی عقیدتی اخلاقی مسلمانان، تغذیه‌اش می‌کند تا بتواند مسیحیت را در میان آنان تبلیغ کند (دسوقی، همان: ۱۷۹).

شرق‌شناسی، گفتمانی است که طیف وسیعی از فعالیت‌ها از تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری گرفته، تا الهیات، هنر و به‌خصوص سینما را شامل می‌شود و مجموعه‌ای از آرزوهای جهانی است که در دوران اوج خود، در پی تسخیر همه‌چیز و به طور خاص «غیر»هاست. در هر کدام از این فعالیت‌ها، بسته به بستر فعالیت، تلاش شده توجیهاتی در جهت نفی شرق و به‌ویژه اسلام ارائه شود. تخریب شخصیت‌های بزرگ اسلام، به‌ویژه شخص پیامبر اسلام (ص)، ایجاد شک و تردید در وحیانی بودن قرآن، حمایت از نظام‌های سیاسی خاص در تاریخ اسلام و از جمله حاکمیت امویان، تأسیس کرسی‌های اسلام‌شناسی تاریخی، تقویت فرقه‌گرایی در اسلام و تضادهای درونی، تخریب شخصیت مسلمانان خاورمیانه در عصر حاضر، زیر سؤال بردن مفاهیم بنیادین در اسلام چون حجاب و جهاد، ارائه تصویری تروریستی و ضد‌مدنیت از اسلام، ایجاد وابستگی در میان نخبگان و اندیشمندان مسلمان

به دانشی که غرب در موضوعات گوناگون اسلامی تولید کرده و ... محور گفتمان شرق‌شناسی در نوشته‌های تاریخی، فلسفی، الهیات، رمان و داستان، هنر و به‌ویژه سینماست (سعید، ۱۳۶۱؛ دسوقی، ۱۳۷۶؛ مختارزاده، ۱۳۷۶).

۴. غرب‌شناسی و ابعاد آن

دو شکل کلی از غرب‌شناسی را می‌توان شناسایی کرد؛ غیر انتقادی و انتقادی. اگر بنا باشد غرب‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی توسعه و بسط پیدا کند نیازمند پذیرش این واقعیت است که غرب‌شناسی، موضوع و روش متفاوتی از شرق‌شناسی دارد، هرچند نمی‌توان منکر این واقعیت شد که شرق‌شناسی و غرب‌شناسی دو روی یک سکه‌اند. مثلاً طرح و ارزیابی گفتمان شرق‌شناسی، خود قسمتی از موضوع غرب‌شناسی است. زمانی که به ارزیابی ماهیت هژمونیک غرب پرداخته می‌شود طبیعی است که در این شناسایی، ماهیت غرب نیز آشکار می‌شود. به همین جهت است که آهیسا معتقد به گفت‌وگو و تعامل بین غرب‌شناسی و شرق‌شناسی است؛ روابط قدرت و موضوعاتی چون «خود» و «دیگری» در هر دو رویکرد قابل طرح است (آهیسا، ۲۰۱۰). با این وجود، در اوضاع و احوال فعلی، شرق‌شناسی، ماهیت «هژمونیک» دارد و غرب‌شناسی، ماهیتی «دفاعی» و از این جهت باید گفت که غرب‌شناسی نمی‌تواند با همان روش و مدل شرق‌شناسی به ارزیابی غرب بپردازد. از سوی دیگر، طبق مباحثی که ارائه شد از آنجایی که جهان‌بینی شرق غیر هژمونیک است، غرب‌شناسی معنا و جهت متفاوتی از شرق‌شناسی دارد.

هرچند با رجوع به منابع و متون علمی می‌توان به تعریفی کلی از شرق‌شناسی دست پیدا کرد، یعنی گفتمانی از دانش و قدرت که تلاش دارد سرزمین افسانه‌ای شرق را آن طور که خود می‌خواهد سازماندهی کند؛ اما در رابطه با غرب‌شناسی، تعریف شفافی وجود ندارد. در میان محققان کشورهای شرقی، آهیسا از ترکیه و توکلی طارقی از ایران تلاش داشته‌اند مدلی از غرب‌شناسی در کشورهای خود را ارائه کنند؛ مدلی که ناگزیر از ارائه تعریفی از غرب‌شناسی است. آهیسا در کتاب خود که به ارزیابی غرب‌شناسی در ترکیه پرداخته، غرب‌شناسی را چیزی فراتر از انتخاب و اختیار از تمدن غرب معرفی کرده است، همچنین آن را چیزی فراتر از مقاومت و یا انقلاب در مقابل غرب مشابه آن چیزی که در خاورمیانه وجود دارد تلقی کرده است. از نظر وی «غرب‌شناسی راهبرد و تاکتیک‌های

دوسویۀ گفتمانی و غیر گفتمانی دارد که «شرقی» به منظور پاسخ به غرب آن را به‌کار می‌گیرد. در مورد ترکیه، غرب‌شناسی راهی برای بازگشت به اصالتی است که به علت نوسازی در این کشور از دست رفته است و در عین حال تلاشی است برای همگامی با تاریخ مدرن» (آهیسکا، ۲۰۱۰: ۴۱).

آهیسکا غرب‌شناسی را نه‌تنها یک راهنما برای سیاست در معنای محدود آن می‌داند، بلکه آن را راهنمایی برای طیف گسترده‌ای از موضوعات، از مراقبت کودکان گرفته تا موسیقی ملی، از روابط خانوادگی گرفته تا هویت‌های قومی و مذهبی، و نیز در عملکرد نخبگان از طریق پخش برنامه‌های رادیویی قلمداد می‌کند (آهیسکا، ۲۰۱۰: ۴۵). لذا، غرب‌شناسی مورد نظر آهیسکا نوعی غرب‌شناسی بازگشت به خویشتن در کنار فراگیری توانمندی غرب به عنوان صاحب علم و تکنولوژی مدرن است. توکلی طارقی نگاه متفاوتی به موضوع غرب‌شناسی در ایران دارد. دیدگاه وی را می‌توان کاملاً غیر انتقادی و در راستای ارائه توصیفی از آشنایی ایرانیان با غرب تعریف کرد. وی با مبنا قرار دادن مقاله کُل (Cole) با عنوان «غرب‌شناسی غیر قابل رؤیت» (1992)، و نیز مفهوم «عقلانیت غربی» در دیدگاه وبر، به تاریخچه آشنایی ایرانیان با غرب از ابتدای قرن هجدهم به بعد پرداخته است؛ رویکردی عموماً غیر انتقادی نسبت به غرب (توکلی طارقی، ۲۰۰۱).

اسنوگراز نیز در پژوهش خود که به موضوع بودیسم و دین میجی در ژاپن و ارتباط آن با شرق‌شناسی و غرب‌شناسی پرداخته، فضایی بینابین انتقاد و مدارا را در پیش گرفته و چنین تعریفی از غرب‌شناسی ارائه کرده است:

«غرب‌شناسی، لغتی است که می‌تواند برای توصیف توسل آسیا به غرب مورد استفاده قرار گیرد؛ مفهومی که وارونه شرق‌شناسی نیست» (اسنوگراز، ۲۰۰۳: ۱۱).

به همین جهت وی با نوعی تساهل نسبت غرب‌شناسی در ارزیابی آن در کشور ژاپن می‌نویسد:

یکی از مشکلات فرایند «غرب‌شناسی» فقدان تمایز بین ملی‌گرایی ژاپنی و گفتمان شرق‌شناسان غربی در مورد بودیسم است (همان: ۲۷۴-۲۷۵).

از فحوای کلام پیداست که غرب‌شناسی اسنوگراز نیز شکل دیگری از غرب‌شناسی آهیسکا و توکلی طارقی است. این نوع غرب‌شناسی را شکل دیگری از غرب‌شناسی خود‌غریبان می‌توان تلقی کرد. نوعی غرب‌شناسی که غرب را می‌شناساند، نه به عنوان یک هژمونی، بلکه به عنوان یک سازه خاص که محصول حدود ۵ سده فعالیت فکری است. در این نوع غرب‌شناسی عموماً:

۱. رویکرد گفتمانی نسبت به سوژه (غرب) در کار نیست؛ بلکه نوعی رویکرد خودبازتابنده که در آن غرب، خود را موضوع خود قرار داده، اما نه برای سلطه بر سوژه خود، بلکه معرفی آن به دیگران؛

۲. عموماً رویکردی مبتنی بر «خودشیفتگی» (narcissism) است و تلاشی است تا غرب را به عنوان یک راهنما و راه عمل به دیگران بشناساند؛

۳. غرب دائرمدار همه چیز معرفی می شود؛

۴. خود را از سطوح فکری، به سطوح ایدئولوژیک ارتقا داده تا بتواند مفاهیم ایدئولوژیک برای خود فراهم کند.

بر خلاف این رویکرد غیر انتقادی یا کم‌ترانتقادی، ون (Venn) وجه انتقادی غرب‌شناسی را برجسته می‌کند. وجهی که مبتنی بر چهارچوب‌های فکری میشل فوکو است که مبنای فعالیت سعید در شرق‌شناسی بوده است. ون با توجه به دو موضوع استعمار و سرمایه‌داری در تعریف غرب‌شناسی می‌نویسد:

غرب‌شناسی از این چشم‌انداز، یک فضای مفهومی و تاریخی است که روایتی خاص از سوژه و روایتی خاص از تاریخ را شکل می‌دهد؛ این روایت می‌تواند توسط مدرنیته مورد هژمونی قرار گیرد و در سطح جهان تحت تأثیر قرار گیرد به خاطر چشم‌انداز جهان‌پروژه مدرنیته و استعمار اروپایی (Venn, 2000: 2).

از تعریف ون به‌خوبی پیداست که غرب‌شناسی مورد نظر وی، نه یک مدل از شناخت غیر انتقادی از غرب به عنوان یک حوزه متفاوت از شرق است بلکه دربرگیرنده نوعی نگاه انتقادی است؛ انتقاد از هژمونی استعمار و مدرنیته. ارزیابی ون از غرب‌شناسی در راستای نگاهی معرفت‌شناختی نسبت به شکل‌گیری مدرنیته به عنوان تبار دانش / قدرت خاص است. با این وجود، نگاه وی گرچه بر مبنای تفکر فوکویی بنا شده است، اما به معنای موضع‌گیری نسبت به غرب نیست. نوعی تبارشناسی مدرنیته به عنوان یک سازه دانش / قدرت است که مرتبط با سرمایه‌داری و استعمار است (ibid).

این رویکرد انتقادی و گفتمانی نسبت به غرب، وقتی در جهان اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد تبدیل به نوعی گفتمان می‌شود که از روبناهای سوژه عبور می‌کند، و تلاش دارد به سطوح زیربنایی و ایدئولوژیک آن وارد شود. همچنان که در غرب‌شناسی غیر انتقادی، غرب دائرمدار همه چیز معرفی می‌شود در این رویکرد انتقادی، غرب با وجهی ایدئولوژیک معرفی می‌شود که در تضاد با مفاهیم اسلامی است. در این رویکرد، سلطه و هژمونی غرب،

مورد نقد جدی است که البته هنوز در مراحل ابتدایی شکل‌گیری. در وضعیت حاضر، این رویکرد گرچه به صورت پراکنده وجود دارد اما به صورتی نیست که بتوان آن را تحت یک گفتمان و شاقله گفتمانی شناسایی کرد. به طور کلی در یک قرن اخیر مقاومت‌هایی در کشورهای مسلمان در مقابل غرب شکل گرفته است؛ از فعالیت‌های سیدجمال و هم‌فکرانش چون محمد عبده، رشید رضا و سید قطب گرفته، تا به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و مسائل بعد آن در جهان اسلام.

مطابق این نحله فکری، غرب به لحاظ ایدئولوژیک، با مبانی اسلام در تضاد است، و به همین جهت برای حفظ هویت اسلامی، باید در مقابل آن مقاومت کرد. این راهبرد گرچه در حوزه سیاسی به شدت فعال بوده است، اما در حوزه دانش و معرفت نیازمند بسترسازی لازم و تولید دانش است. از این جهت، در حوزه دانش و معرفت، غرب‌شناسی انتقادی که مبتنی بر مبانی اسلامی باشد یا شکل نگرفته، یا به صورت پراکنده به تبیین مسئله پرداخته و فاقد پرداخت عمیق است. اگر بنا باشد کلیات این نحله از غرب‌شناسی یعنی غرب‌شناسی انتقادی در جهان اسلام تعریف شود پیش‌فرض‌های زیر از مهم‌ترین آن‌ها هستند:

۱. «غرب» موضوعی فراتر از تفکر مربوط به دامنه جغرافیایی خاص است بلکه مبانی ارزشی خاص خود را دارد؛

۲. غرب یک سازه گفتمانی است که نه تنها در تضاد با مفاهیم الهی و اسلامی، بلکه در موارد بسیاری بر خلاف ادعاهایش، تضادهای جدی با مفاهیم انسانی دارد؛

۳. امپریالیسم، یکی از ابعاد سازه گفتمانی غرب است که در جهات گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دینی توسعه پیدا کرده است؛

۴. مفاهیم اسلامی، بهتر از مفاهیم غربی راه گشای حل مسائل انسانی و اجتماعی و به طور خاص عدالت هستند؛

۵. جهان اسلام در دوران متأخر مبتلا به نوعی از خودبیگانگی سیاسی، فکری و فرهنگی شده که لازم است از این وضعیت خارج شود. یکی از پیش‌نیازهای خروج از این وضعیت، شناخت درست غرب است.

۵. غرب‌شناسی انتقادی، مقاومت و چالش‌ها

به طور کلی، مقاومت‌هایی که در قرن بیستم در کشورهای اسلامی در مقابل غرب شکل گرفت را می‌توان زایش نوعی ناخودآگاه تاریخی و اجتماعی برای مواجهه با غرب تلقی

کرد و از این حیث نوعی غرب‌شناسی انتقادی است. علت این مدعا نیز این است که گفتمان حاکم بر این مقاومت‌ها، غرب را به رسمیت نمی‌شناسد و بلکه منتقد جدی آن است. با این وجود، این شناخت مربوط به روبنای مسائل است. مقاومت و انتقاد از غرب که در قالب دفاع از هویت ملی، فرهنگی، اقتصادی یا اسلامی تعریف می‌شود، نیازمند ورود به مباحث روش‌مند و عمیق معرفت‌شناختی است.

با توجه به مباحث مطرح‌شده می‌توان گفت که غرب‌شناسی انتقادی، نوعی غرب‌شناسی است که مختص کشورهای اسلامی خاورمیانه است. این نوع غرب‌شناسی به دنبال نوعی بازگشت به خویشن است تا بتواند از زیر سلطه و هژمونی فکری و فرهنگی غرب رهایی یابد. سعید، نهضت‌های آزادی‌بخش در شرق و جهان اسلام را مقاومت در مقابل امپریالیسم غرب معرفی می‌کند و می‌نویسد:

از طرف دیگر، نهضت‌های آزادی‌بخش قرن بیستم که در شرق و سرزمین‌های اسلامی به‌وجود آمده‌اند به قول انور عبدالملک به طور عینی و عملی افکار و نظریات شرق‌شناسان را متلاشی و نابود کرده و امپریالیسم غرب را مورد سؤال قرار داده است (سعید، ۱۳۶۱: ۱۵). غرب‌شناسی انتقادی در جهان اسلام، زیربنای معرفت‌شناختی چنین مقاومت‌هایی است؛ مقاومت در مقابل بنیادهای هستی‌شناختی غرب. در مقولاتی چون تعریف واقعیت و ساختار آن، تعریف انسان و هدف از آفرینش انسان، هدف از خلقت و ... بین اسلام و غرب، تمایزات بنیادینی وجود دارد که بین دیگر تمدن‌ها و غرب وجود ندارد یا اگر وجود داشته باشد سطحی حداقلی دارد. عموماً مقاومت کشورهای غیر مسلمان در مقابل غرب، یا به منظور حفظ منافع اقتصادی خود و یا به منظور دفاع از هویت فرهنگی آن کشور است. اما مقاومت اسلام در مقابل غرب، وجه ایدئولوژیک و ارزش‌شناختی دارد. بر این اساس، اسلام، ارزش‌های بنیادین در غرب را نه تنها به رسمیت نمی‌شناسد بلکه اساساً در تضاد با آنهاست. سعید مخالف شکل‌گیری گفتمانی به نام غرب‌شناسی است و علت آن را نیاز شرق به شناسایی گفتمان شرق‌شناسی و هژمونی آن می‌داند، تا شکل‌گیری گفتمانی که می‌خواهد شرق دیگری به نام غرب بیافریند؛

بیش از همه امیدوارم که به خوانندگان خود نشان داده باشم که جای شرق‌شناسی را نباید غرب‌شناسی بگیرد (یعنی برای جواب به شرق‌شناسی نباید غرب‌شناسی کرد). آن‌که در گذشته برجسب «شرقی» داشت از این فکر راضی نخواهد بود که چون شرقی محسوب می‌شده بنابراین آماده است، و بیش از حد هم آماده است، که «شرقیان» جدید، یعنی

«غربی‌ها»، را که ساخته و پرداخته خود اوست مطالعه کند. شناخت شرق‌شناسی گویای این معناست که، چگونه و به چه صورت فرینده‌ای این شناخت، و هر علم و شناخت دیگری، می‌تواند در هر جا و در هر زمان به ابتدال و انحطاط کشیده شود. امروزه امکان این انحطاط شاید بیش‌تر از گذشته باشد (سعید، ۱۳۶۱: ۹۶).

شاید علت مخالفت سعید این باشد که شرق‌شناسی، خود بدیل و جانشینی برای غرب‌شناسی نیز تلقی می‌شود. وقتی گفتمان شرق‌شناسی معرفی شود مقدار زیادی از ماهیت غرب معرفی می‌شود. با این وجود، به نظر می‌رسد که جهان اسلام، به طور خاص نیازمند گفتمان غرب‌شناسی است. گفتمانی که تحلیل سوژه آن، فراتر از تحلیل‌های موجود شرق‌شناسی است.

مشخص است که غرب‌شناسی برای جهان اسلام، فرصتی تازه را فراهم خواهد آورد. غرب‌شناسی ما را با ماهیت غرب، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش پدیده‌ای به نام «غرب» آشنا خواهد کرد. با این وجود، چالش‌ها و مسائلی پیش روی غرب‌شناسی و به طور خاص جهان اسلام است. در این زمینه چالش‌های اساسی عبارت‌اند از:

۱. موقعیت و وضعیت غرب‌شناسی امروز، با شرق‌شناسی در سده پیش متفاوت است؛
۲. مواجهه با غرب، مواجهه با پدیده‌ای است مجهز به علوم و فنون و به طور خاص، علوم انسانی پیچیده و نظریه‌پردازی شده. لذا، غرب، یک پدیده پیچیده، سیال، و چندوجهی است؛
۳. جهان اسلام با فقر نظریه مواجه است. این فقر نظریه باعث شده که موضع‌گیری در مقابل غرب، بیش‌تر از آن‌که بر اساس نوعی فعالیت نظریه‌پردازی شده مدون و مبتنی بر مباحث معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، و روش‌شناختی باشد عموماً به موضوعات ارزش‌شناختی محدود شده است. در حالی که نمی‌توان با تأکید صرف بر موضع‌گیری‌های ارزش‌شناختی به شناخت غرب پرداخت؛
۴. نظریه‌های جدید در غرب، به حوزه‌ای از سیالیت فکری دست یافته‌اند که شناسایی این سیالیت، به راحتی ممکن نیست. استفاده از مدل‌های غیر خطی (nonlinear)، منطق فازی (Fuzzy Logic)، نظریه ریسمان (string theory)، نظریه پیچیدگی (complexity)، و نظریه آشوب (chaos theory) در تحلیل تحولات اجتماعی و مدل‌سازی‌های مبتنی بر این نظریه‌ها، فرصت خاصی برای غرب فراهم آورده است که شناسایی آن امری ساده برای جهان اسلام و شرق نیست؛

۵. غرب‌شناسی همان‌طور که اشاره شد مفهومی متفاوت از شرق‌شناسی است. غرب‌شناسی، بیش از آن‌که یک فعالیت هژمونیک باشد عموماً فعالیتی دفاعی برای حفظ و صیانت از هویت خود است. این امر دو علت دارد: ۱. غرب، اصالتاً موضوع و پدیده‌ای هژمونیک است؛ و ۲. شرق از موضعی فرودست (به لحاظ نظریه‌پردازی و شناسایی مباحث معرفت‌شناختی و ...) به شناسایی غرب دست زده است. پاسخ به این سؤال که آیا این موضع فرودست قادر به شناسایی هژمونی افسارگسیخته دارد امر ساده‌ای نیست؛ ضمن این‌که ظاهراً جواب منفی است؛

۶. بستر غرب‌شناسی انتقادی و اسلامی، متفاوت از بستر شرق‌شناسی است. در حال حاضر، از آن‌جایی که بستر دانش و معرفت، غرب و تفکر غربی است، غرب‌شناسی انتقادی نیازمند جداسدن از این بستر و طراحی بستر و زمینه‌ای متفاوت و بومی به منظور طرح گفتمانی متفاوت به نام غرب‌شناسی است. این به آن معنا نیست که علم و اندیشه غرب در شرق‌شناسی کنار گذاشته شود. شناسایی غرب، نیازمند شناسایی همه ابعاد آن، از جمله شرق‌شناسی، است. با این وجود غرب‌شناسی انتقادی از آن‌جا که مبتنی بر مفاهیم ارزشی خاصی است باید از زمینه شرق‌شناسی که مفاهیم ارزشی خاص خود را دارد (هژمونی غرب و فرهنگ غربی) جدا شود و زمینه متفاوتی به لحاظ طرح مسئله، روش تحقیق، و نظریه‌پردازی را به‌وجود آورد. بستری که علم و آگاهی از غرب در همه ابعاد آن، از جمله شرق‌شناسی، از پیش نیازهای آن است.

۶. طرح افقی جدید

در روزگار ما جهاد فکری امری بسیار ضروری است تا به واسطه آن تهاجم و تجاوز رنگارنگ و گوناگون فکری فرهنگی ویران‌گر را از گستره جان و جامعه خویش برانیم، و این مسئولیت مهم بر عهده آگاهان و اندیشمندان و پژوهش‌گران مسلمان است تا که فتنه‌ای در گستره زمین نماند و تمامی دین از آن خداوند باشد (دسوقی، ۱۳۷۶: ۲۲۷). از چشم‌انداز مقاله حاضر، غرب‌شناسی انتقادی، موضوعی پیچیده است و مهم‌ترین مسئله در این میان شناسایی دقیق غرب است. شناسایی غرب نیز باید از سمت و سوی شناسایی جغرافیایی (هم‌چون شناخت امریکای شمالی، یا جنوبی، یا اروپای شرقی و غربی) به سمت شناسایی غرب به عنوان نوعی بستر معرفت‌شناختی خاص سوق پیدا کند. این تغییر جهت، نیازمند شناسایی نظریه‌های غرب در حوزه‌های گوناگون از تاریخ و فلسفه، تا روان‌شناسی،

- جامعه‌شناسی، منطق، و حتی سایر علوم و از جمله شرق‌شناسی است. افق جدید و بدیل دربرگیرنده راهبردهای ذیل در ایجاد غرب‌شناسی انتقادی در جهان اسلام است:
۱. غرب‌شناسی انتقادی باید ضمن حفظ اخلاق مقاومت خود که مبتنی بر ارزش‌های اسلامی است به سطوحی مبنایی‌تر یعنی علم و معرفت مقاومت توجه کند؛
 ۲. شناسایی بستر سکولار فعلی که معرفت‌شناسی غرب در درون آن به تولید و بازتولید معرفت می‌پردازد یک ضرورت است؛
 ۳. شناسایی نظریه‌های غربی؛ از نظریه‌های کلاسیک در علوم گوناگون گرفته تا نظریه‌های جدید؛
 ۴. شناسایی نظریه‌های جدید که عموماً بر مدل‌های غیر خطی و سیال تأکید دارند که شناسایی بنیادهای هستی‌شناختی آن البته دشوار است؛
 ۵. غرب‌شناسی، یک وجه ایجابی هم دارد و آن این که اساساً «شرق» یعنی اسلام و میراث اسلامی چیست و چه فاصله‌ای با آرمان‌هایش دارد؛
 ۶. غرب‌شناسی انتقادی در جهان اسلام، نیازمند نظریه‌پردازی گستره معرفتی خود به عنوان «ما» است. با توجه به فقر نظریه، نیازمند نظریه‌پردازی در تمام شاخه‌های علوم انسانی هستیم؛
 ۷. علم غرب و به طور خاص شرق‌شناسی، در مثل، نقش گوساله سامری را دارد و ما زمانی می‌توانیم به غرب‌شناسی دقیق دست پیدا کنیم که از این گوساله تغذیه نکنیم. لذا، بستر غرب‌شناسی انتقادی نیازمند مفاهیم هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، و ارزش‌شناختی خاص خود و به طور کلی «نظریه اسلامی» است. لذا، غرب‌شناسی انتقادی نیازمند نظریه است.

۷. نتیجه‌گیری

موضوع غرب‌شناسی در وضعیت حاضر برای هر تمدنی، به‌ویژه برای جهان اسلام، با چالشی بزرگ و مبنایی به نام بستر سکولار و غربی روبه‌روست. غرب، سازه‌ای هژمونیک است که عناصر هویتی خود را به همه تار و پود جوامع، از جمله حوزه علم و معرفت، انتقال داده است. اگر شیوه مواجهه با آن، راه و مدلی باشد که شرق‌شناسی آن را به‌وجود آورده است، این شیوه مواجهه راه به جایی نخواهد برد؛ چراکه غرب به گوساله سامری شباهت دارد که جادوی داشته‌هایش همه را مات و مبهوت کرده است و نیازهای

این جهانی انسان در عصر حاضر را برآورده ساخته است. تا زمانی که همه جوامع، از جمله جوامع اسلامی، از شیر، گوشت و خون این گوساله تغذیه می‌کنند هر نوع نگاه انتقادی نسبت به آن، ره به جایی نخواهد برد. غرب‌شناسی انتقادی در جهان اسلام، زمانی یک هویت مستقل فکری و معرفت‌شناختی محسوب خواهد شد که از شبکه گسترده‌ای که غرب ایجاد کرده است خارج شود. شبکه‌ای که همه امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با آن در ارتباط هستند. لذا، غرب‌شناسی انتقادی، شبکه‌ای به هم پیوسته از مفاهیم و سازه‌های انسانی و اجتماعی را می‌طلبد که فارغ از نیاز به داشته‌های گوساله سامری، بتواند بنیاد معرفت‌شناختی نوینی را طرح کند که با شرق‌شناسی رقابت کند. به عبارت دیگر، غرب‌شناسی انتقادی، باید در همه امور خود از غرب مستقل شود، تا قادر شود غرب را به عنوان یک موجود و هویت مستقل بشناسد. البته، این به معنای انکار یافته‌های علمی و معرفتی غرب نیست. غرب دو وجه کلی را شامل می‌شود یک وجه طبیعی دانش و معرفت، و یک وجه ایدئولوژیک. غرب‌شناسی انتقادی لازم است وجوه افتراق را بشناسد. در این صورت است که طرحی معرفت‌شناختی به نام «غرب‌شناسی انتقادی» شکل خواهد گرفت.

پی‌نوشت

۱. لازم است اشاره شود که زیربنای شکل‌گیری تمدن اسلامی، آموزه‌های قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) در توصیه به جست‌وجوی علم و دانش است. وجه روینایی آن آشنایی مسلمانان با علوم یونانی بود که به شکل‌گیری تمدنی جدید و متفاوت منجر شد.

منابع

- افتخارزاده، محمودرضا (۱۳۷۶). «مقدمه‌ای بر خدمت و خیانت شرق‌شناسی»، *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی*، تهران: هزاران.
- ایمان، محمدتقی، و احمد کلاته ساداتی (۱۳۸۹ الف). «روش‌شناسی علوم اجتماعی در اسلام با نگاهی به دیدگاه مسعودالعالم چودھاری»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ش ۶۳.
- ایمان، محمدتقی، و احمد کلاته ساداتی (۱۳۸۹ ب). «جستاری در جهان‌بینی و علم»، *معرفت فرهنگی و اجتماعی*، ش ۴.
- ایمان، محمدتقی، و احمد کلاته ساداتی (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی مسئولیت اجتماعی علم در اسلام و غرب»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ش ۶۹.

- ایمان، محمدتقی، و احمد کلاته ساداتی (۱۳۹۲). *روشن‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان (ارائه مدلی روشن‌شناختی از علم اسلامی)*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). *معرفت‌شناسی در قرآن*، قم: اسراء.
- زاهد، سعید، و احمد کلاته ساداتی (۱۳۹۱). «اسلامی‌سازی دانش نزد عطاس و فاروقی (مطالعه تطبیقی)»، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ۵۰ (۱۶).
- زمانی، محمدحسین (۱۳۸۸). *آشنایی با استشرق و اسلام‌شناسی غربیان*، قم: انتشارات بین‌المللی المصطفی.
- دسوقی، محمد (۱۳۷۶). *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی*، ترجمه محمود افتخارزاده، تهران: هزاران.
- سعید، ادوارد (۱۳۶۱). *شرق‌شناسی؛ شرقی که آفریده غرب است*، ترجمه اصغر عسکری خاقناه و حامد فولادوند، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۶). *افسون زدگی جدید؛ هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز.
- گلشنی، مهدی (۱۳۸۸). *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Ahiska, M. (2010). *Occidentalism in Turkey, Questions of Modernity and National Identity in Turkish Radio Broadcasting*, London: I.B.Tauris Publishers.
- Choudhury, M. A. (1995). 'The Epistemic-Ontic Circular Continuity World View of Tawhidi Methodology in the Natural and Social Sciences', in M. A. Choudhury (ed.), *The Epistemological Foundations of Islamic Economic, Social and Scientific Order*, Vol. 4. Ankara: Statistical, Economic and Social Research and Training Center for Islamic Countries.
- Choudhury, M. A. (1997). *Money in Islam; A Study in Islamic Political Economy*, London and New York: Routledge.
- Choudhury, M. A. (1998). *Studies in Islamic Social Sciences*, London: Macmillan.
- Choudhury, M. A. (2006). 'Belief and knowledge formation in the Tawhidi uperspace', *The Koranic Principle of Complementarities Applied to Social and Scientific Themes, Science and Epistemology in the Qur'an*; Vol. 5, Lewiston, NY: The Edwin Mellen Press.
- Choudhury, M. A. (2007). *The Universal Paradigm and Islam World-System Economy, Society, Ethics and Science*, World Scientific Publishing Co. Pte. Ltd. British Library Cataloguing-in-Publication Data.
- Cole, J. R. (1992). *Invisible occidentalism: eighteenth-century Indo-Persian constructions of the West*, *Iranian Studies*, No. 25.
- Jafari, M. F. (1992). 'Counseling Values and Objectives: A comparison of Western and Islamic Perspective', A Paper was presented at National Seminar on Islamic Conseling, Salangor, Malaysia, 17 Desember 1992, published in AJISS; Vol. 10, No. 3.
- Kamali, M. H. (2003). 'Islam, Science and Rationality: A Brief Analysis', *Islam & Science*; Vol. 1, No. 1.

Said, E. (1977). *Orientalism*, London: Penguin

Sardar, Z. (1977). *Science, Technology and Development in the Muslim World*, New Jersey: Croom Helm, London; Humanities Press.

Snodgrass, J. (2003). *Presenting Japanese Buddhism to the West. Orientalism, Occidentalism, and the Columbian Exposition*, Chapel Hill: The University of North Carolina Press.

Tavakoli-Targhi, M. (2001). *Refashioning Iran; Orientalism, Occidentalism and Historiography*, St Antony's Series, Oxford.

Venn, C. (2000). *Occidentalism, Modernity and Subjectivity*, London: Sage Pub.